

## تقی‌زاده در محکمه آدمیت

عبدالنبی قیم

یکی از پرسش‌هایی که همواره در خصوص رابطه فریدون آدمیت با سید حسن تقی‌زاده مطرح بوده این است که علت اختلاف و کدورت میان آن‌ها و یا به عبارت اولی علت ناسزاگویی و حملات تند آدمیت به تقی‌زاده چیست؟ چرا آدمیت که در دوره تحصیل در مقطع دکتری در انگلیس مورد حمایت و لطف تقی‌زاده بوده، بعدها و به‌ویژه پس از مرگ او، بی‌محبا به تقی‌زاده می‌تازد و در این حمله حتی مجتبی مینوی را از گزند سخنان و نوشته‌های خود در امان نمی‌گذارد؟ آیا این کدورت، ریشه و منشأ شخصی داشته یا این‌که اختلاف آراء و دیدگاه‌ها بوده که این چنین بروز کرده است؟ اگر اختلاف شخصی بوده آیا طرح آن بدین صورت و بدین شکل صحیح است؟ در این مقاله سعی شده به منشأ و ریشه این اختلاف و این کدورت پرداخته شود و با توجه به نوشته‌های دو طرف و همچنین اظهارنظرها و شهادت بزرگان علم و ادب در این خصوص اظهارنظر شود.

فریدون آدمیت پس از استخدام در وزارت امور خارجه به عنوان کارمند سفارت ایران در لندن به آن کشور اعزام شد. در آن زمان حسن تقی‌زاده سفیر ایران در لندن بود و آن‌چنان که دیگران نوشته‌اند تقی‌زاده با او همکاری می‌کرد و به او اجازه می‌داد تا در وقت اداری به تحصیل خود بپردازد. مجید مهران که خود از دیپلمات‌های بسیار باسابقه وزارت امور خارجه بود در این باره می‌گوید: «تقی‌زاده در زمانی که ایشان در دانشگاه لندن درس می‌خواند سفیر ایران در لندن بود. تقی‌زاده به ایشان فرصت داد که بیش‌تر دوره تحصیل در لندن و در دانشگاه باشد، یا در آرشیو وزارت خارجه تا اسناد لازمه را جمع‌آوری کند. آدمیت در همه این سال‌ها بیش از این‌که در کار خود حضور داشته باشد در کتابخانه‌های وزارت خارجه انگلیس یا در دانشگاه بود. اما پس از پایان تحصیلات، آدمیت تا آخر عمر از تقی‌زاده بد می‌گفت. من هنوز هم رمز آن را پیدا نکردم. تقی‌زاده در حق آدمیت خیلی کمک کرد اما آدمیت پاسخ خوبی به نیکی‌های تقی‌زاده نداد. هیچ دلیل برای این کار وجود نداشت.»<sup>(1)</sup>

ایرج افشار نیز ضمن صحه گذاشتن بر لطف و محبت تقی‌زاده در حق آدمیت می‌نویسد: «نخستین مأموریت دیپلماتیکی که فریدون یافت کارمندی (دبیر دومی) در سفارت لندن بود (1323)، هنگامی که

سید حسن تقی‌زاده در آن‌جا سفیر بود. بسیار امکان دارد که حکیم‌الملک از تقی‌زاده خواسته بوده است که اعزام فریدون را از وزارت خارجه بخواهد. فریدون در مدتی که در لندن بود توانست به تحصیلات خود در دانشگاه لندن ادامه بدهد و به دریافت درجهٔ دکتری برسد. تقی‌زاده به او اجازه داده بود که ساعات درس به دانشگاه برود. قرینه این که در اوراق تقی‌زاده این یادداشت در مورد ترفیع اداری آدمیت برجای مانده است: «ورقهٔ ترفیع فریدون آدمیت: در اطلاعات و مخصوصاً معرفت در تاریخ دورهٔ اخیر ایران و تتبع و تحقیق نسبت به سن و تجربهٔ خود خیلی خوب است و بر اقران خود سبقت دارد. در لیاقت و جدی بودن در کارهای اداری متوسط است. رفتار و سلوک اداری او بد نیست. از رفتار غیراداری او اطلاع وافی حاصل نیست. زبان انگلیسی را در حدی می‌داند و گویا به فرانسه هم آشناست. در زبان فارسی که اصل‌الاصول است بر اقران خود ترجیح دارد. برای تتبع و تحقیق بی‌لیاقت نیست. عیناً نظیر آنچه در ورقهٔ مربوط به آقای کاظمی نوشته شد درین مورد نیز صادق است. برای کارهای محتاج به تحقیق و تتبع علمی استعداد دارد.» (2)

علاوه بر این‌ها لحن مکاتبات تقی‌زاده با آدمیت توأم با احترام و ادب بوده و تقی‌زاده به‌سان کسی که هم‌سطح و هم‌سن‌وسال اوست با آدمیت مکاتبه می‌کرد. تقی‌زاده در نامهٔ مورخ سی‌ام خرداد سال 1328 هجری از تهران به آدمیت در لندن می‌نویسد: «آقای آدمیت عزیز، وصول مرقومهٔ مورخ بیست‌ونهم اردیبهشت جناب‌عالی خیلی موجب خوشوقتی و تشکر گردید. از زحماتی که برای انجام خواهش این‌جانب اختیار فرموده‌اید جداگانه امتنان دارم... امیدوارم در مدارج تکمیل معرفت هر روز ترقی می‌کنید و وجود شما در ایران مصدر فواید عظیمه بشود.» (3)

تقی‌زاده نه‌تنها در مقام سفیر، تسهیلات و ارفاق لازم را برای تحصیل آدمیت فراهم کرده بود، بلکه در تألیف کتاب نیز کمک حال او بود، چنان‌که آدمیت در صفحهٔ سه از کتاب **میرکبیر و ایران** می‌نویسد: «آقای تقی‌زاده نیز رساله‌ای در احوالات امیر نگاشته‌اند که فعلاً در جزء کتاب‌های ایشان در برلین می‌باشد. اگرچه نگارنده را به همین علت مجال مطالعهٔ رسالهٔ معظم له دست نداد ولی از راهنمایی‌های ایشان در تألیف این کتاب برخوردار شده سپاس گزارم.» (4)

اما چه می‌شود که این «معظم له» پس از چند صباحی کسی می‌شود که با صداقت و شرافت سیاسی انسی نداشت. (5) با آن همه نیکی و احسان که تقی‌زاده در حق آدمیت کرده بود، عجیب بود که آدمیت چنین الفاظی را دربارهٔ او به کار ببرد. از همه بدتر این‌که آدمیت به ما نمی‌گوید چرا تقی‌زاده با صداقت و شرافت سیاسی انس نداشت؟ قراین نشان می‌دهد که آدمیت از همان هنگام که در سفارت ایران در لندن بود و مورد

لطف و مرحمت تقی‌زاده بود با او اختلاف رأی داشت اما آن را کتمان می‌کرد. (6) او پس از وفات تقی‌زاده در مقاله‌ای که در حقیقت پاسخی بود به خطابهٔ مجتبی مینوی که به مناسبت سالروز درگذشت تقی‌زاده نوشته شده بود، هم به تقی‌زاده بد و بیراه گفت و هم سخنان نیشدار به مینوی بر زبان راند. آدمیت در پاسخ به نوشتهٔ مینوی، سخن خود را چنین آغاز کرد: «حالا بیایم سراغ خطابهٔ مینوی. مینوی استاد زبان و ادبیات فارسی است. فن او تحشیه و تعلیقات‌نویسی بر آثار ادبی کلاسیک و نشر آن قسمت از میراث گران‌بهای فرهنگی ماست. در فن خود متخصص و خدمتش ارزنده است. در چاپ کتاب خوش‌سلیقه است و در تصحیح متن‌های ادبی بسیار دقیق.» (7) آدمیت در ادامه سخنان نیشداری به مینوی می‌زند و او را مرید و به تعبیر امروزی نوچهٔ تقی‌زاده می‌خواند و می‌نویسد: «او به عنوان مریدی از “مراد و مرشد خود” سخن رانده، مرشدی که “پیر مغان” اوست، و او و دیگر دست‌پروردگانش در زمرهٔ “مغ‌بچگان.”» (8)

آدمیت آن‌چنان در این مقاله احساساتی می‌شود که می‌نویسد: [تقی‌زاده] خیلی هم حق‌ناشناس بود. (9) او به ما نمی‌گوید تقی‌زاده در حق چه کسی حق‌ناشناسی کرده است، حال آن‌که این نحوه برخورد روش و شیوهٔ یک پژوهشگر تاریخ نیست که برای هر سخن خود می‌باید مدرک و سند ارائه دهد. آدمیت در ادامه تقی‌زاده را حسود می‌خواند و برای نشان دادن این حسادت، می‌نویسد: «تقی‌زاده نسبت به مینوی حسادت داشت.» و برای بیان این حسادت، عدم به کارگیری مجتبی مینوی در کرسی زبان و ادبیات فارسی در مدرسهٔ السنهٔ شرقی لندن را ذکر می‌کند و از زبان مینوی می‌نویسد: «اگر تقی‌زاده اشاره‌ای می‌کرد مؤثر بود و کار روبه‌راه می‌گردید.» (10) تا آن‌جایی که نگارنده بررسی کرده است در نوشته‌های مرحوم مجتبی مینوی چنین سخنی وجود ندارد و اگر تقی‌زاده نسبت به مینوی حسادت داشت خود مینوی بهتر از هر کس باید متوجه این امر می‌شد و گله‌مندی خود را بیان می‌کرد. اما مینوی همواره قدردان تقی‌زاده بوده و پس از مرگش در سوگ او مطلب نوشت و خود را مدیون او خواند. برای این‌که دریابیم سخن آدمیت تا چه اندازه درست است کافی است در این سخن ایرج افشار در خصوص استخدام مینوی در دانشگاه تهران به توصیهٔ تقی‌زاده تأمل کنیم. افشار می‌نویسد: «تقی‌زاده وقتی به عالمی مستعد برخورد می‌کرد و، به قول خودش، او را کشف می‌کرد بسیار شادمان می‌شد. وجود این افراد را برای مملکت “گنجی بی‌مانند” می‌دانست.» (11) ایرج افشار هفت سال بعد در جایی دیگر باز به همین موضوع اشاره کرد و نوشت: «کدام سفیر ایران است که تاکنون به یاد دانشمندی ایرانی افتاده باشد و تقریباً به دولت خود تکلیف کرده باشد که دانشمند فراموش‌شده‌ای را به کار بگمارد؟ مکتوب تقی‌زاده طبعاً در بازگشت مینوی به ایران و احراز مقام استادی دانشگاه بسیار مؤثر افتاده، طبع بلند و علم‌دوست و سعهٔ تفکر تقی‌زاده بود که مینوی را برمی‌کشید.» (12)

اما شاید بهترین پاسخ به سخنان آدمیت، اظهارات مجتبی مینوی باشد که خود را فرزند روحانی و تربیت شده ی تقی زاده می داند و می نویسد: "تأثیر مرحوم تقی زاده در تربیت بنده و در زندگانی بنده چقدر بزرگ بوده است و خود را بنده تا چه حد مدیون هدایت و تربیت او می دانم. به هر حال هیچ کس به اندازه مرحوم تقی زاده در ذهن و در خاطر من تأثیر نداشت و بنده خود را فرزند روحانی و تربیت شده آن مرحوم می دانم (13).

آدمیت در ادامه مقاله خود بدون این که مدرک و سندی ارائه دهد، درباره تقی زاده چنین می نویسد: خودشیفتگی او را به قدری جریحه دار ساخته بود که آگاهانه و ناآگاهانه به مردان نیکنام (که با بعضی از ایشان دوستی داشت) رشک می ورزید. حسد او از آن اندازه هم می گذشت، به امور ناقابل و افراد متوسط می رسید.» (14) آدمیت برای این ادعاهای خود نیز نمونه ای ارائه نمی دهد. در مقابل، ایرج افشار در توصیف اخلاق و منش تقی زاده می نویسد: «تقی زاده مردی بود فروتن، متواضع و حق شناس، چنان که اگر از هر کس خوبی و حسن عملی دیده بود، مکرر یاد می کرد و از هر نوع کوششی خودداری نداشت تا مشکل دوستان یا اشخاص مفید را از میان بردارد، این موارد بسیار است.» (15) احسان یارشاطر نیز همانند افشار و مینوی از منش و اخلاق تقی زاده چنین یاد کرده است: «تقی زاده بر من منت بسیار داشت. پیوسته در امور علمی مشوق و راهنمای من بود و التفاتی که به کار ناچیز من می کرد، بسیار برتر از آن بود که من در خور بودم... در همه سال هایی که وی را شناختم، مثالی از کرامت نفس و دقت و امانت علمی و انصاف ذهنی و شوق اصلاح و شرافت انسانی در برابر من داشت؛ و ارادت و ستایش را به حق نسبت به وی داشتم.» (16) عباس زریاب خویی نیز درباره خلق و خوی تقی زاده نوشته است: «از میرزا محمدخان قزوینی، مجتبی مینوی، عباس اقبال و فروزانفر با تکریم و تعظیم سخن می گفت. در ذکر فضایل و محاسن اشخاص داد سخن می داد ولی بدی کسی را نمی گفت، و اگر هم پیش می آمد، با نهایت امساک و اکراه و خودداری توأم بود. دلش می خواست با همه فضلالی مملکت آشنا شود و، اگر از دستش برآید، در رفع مشکلات و حوایجی که در نتیجه امور اداری برای شان پیش می آمد بکوشد.» (17) حبیب یغمایی نیز همین سخنان را گفته و اشاره کرده است: «تقی زاده به اهل ادب و علم و شایستگان، در هر مقام، عنایتی خاص داشت؛ و من نمی شناسم دیگری را که تا این حد به فضیلت و علم احترام گذارده و تحسین و تشویقی روا داشته باشد.» (18)

آدمیت در ابتدای مقاله دانش تقی زاده را نیز زیر مهمیز سؤال می برد و با تعریف و تمجید از میرزا آقاخان کرمانی چنین می نویسد: «در قضیه سقوط دولت ساسانی نوشته او [= تقی زاده] تکرار حرف دیگران است و بحث میرزا آقاخان کرمانی در تباهی دولت ساسانی هنوز ژرف ترین اندیشه هاست... مقالات اجتماعی و

سیاسی او، حتی نسبت به زمان خودش، خالی از اندیشه نو است؛ در حد نوشته‌های روزنامه‌نگاری است. او بیش از این مقامی در عالم فکر و دانش ندارد.» (19) این در حالی است که تقی‌زاده در چند دانشگاه معتبر در سطح بین‌المللی تدریس می‌کرد. در دانشگاه لندن، دانشگاه کمبریج، دانشگاه کلمبیا، دانشگاه تهران و... تاریخ علوم اسلامی و تاریخ ادیان ملل قدیم را درس می‌داد و رومن گیرشمن، ایران‌شناس معروف، به هنگامی که از تقی‌زاده سخن می‌گوید او را چنین معرفی می‌کند: تقی‌زاده، دانشمندی که شهرت جهانی دارد. (20)

در اول شهریور 1333 شمسی کنگره ایران‌شناسان نامی جهان مرکب از بیست و یک نفر در کمبریج تشکیل شد، که تقی‌زاده نیز از اعضای شرکت‌کننده در آن بود. وی بنا به پیشنهاد پروفسور نیبرگ، دانشمند نامی سوئدی، و به اتفاق آراء به ریاست افتخاری کمیته اجرایی انتخاب شد تا ترتیب تدوین و انتشار مجموعه‌ای را که شامل همه کتیبه‌های ایرانی است بدهند. (21) بعد عده‌ای از علمای خاورشناس اروپا کتابی حاوی مقالات متفرق بیرون آوردند که آن را به مناسبت 75 سالگی تقی‌زاده تقدیم او نمودند و نام این مجموعه را **یک ران ملخ** نهادند. (22) عیسی صدیق اعلم می‌نویسد: «این به سبب فروتنی تقی‌زاده بود که بیست‌وپنج نفر از خاورشناسان نامی برای تجلیل از مقام علمی او چنین کتابی را به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و آلمانی تألیف و طبع نمودند.» (23) شاید بهترین مدرک و سند در نادرست بودن سخنان آدمیت درباره شأن و منزلت علمی تقی‌زاده، اظهارنظر و سخن پژوهشگر معروف تاریخ، خاورشناس و ایران‌شناس نامی، استاد مدرسه زبان‌های شرقی لندن، پروفسور ولادیمیر مینورسکی است که گفته بود: «سال‌ها خواهد گذشت و خاک تبریز فرزندی مانند تقی‌زاده نخواهد پرورد.» (24)

سخنرانی تقی‌زاده در مونیخ برای بزرگانی چون محمد معین، احسان یارشاطر، عباس زریاب خویی، ایرج افشار و مجتبی مینوی یکی از علمی‌ترین و با ارزش‌ترین خطابه‌هاست. به قول مرحوم مجتبی مینوی، همه حضار با اشتیاق مالاکلام انتظار شنیدن تتمه‌ی کلام او را داشتیم و یکی از ما که مفتون این گفتار سودمند و لذت بخش شده بود خودداری نتوانست کرد (25).

سؤالی که این‌جا مطرح می‌شود این است که علت این خصومت و منشا این کینه چیست؟ چرا آدمیت بعد از آن همه محبت و لطف تقی‌زاده نسبت به او و پس از آن‌که در مقطعی او را معظم له خطاب می‌کرد، این چنین بی‌محابا به او ناسزا می‌گوید و او را کسی می‌داند که با صداقت و شرافت سیاسی انس نداشته است؟ مجید مهران، دیپلمات کارکننده وزارت امور خارجه، در این باره چنین گفته است: «تقی‌زاده در حق آدمیت خیلی کمک کرد اما آدمیت پاسخ خوبی به نیکی‌های تقی‌زاده نداد. هیچ دلیلی برای این کار وجود نداشت.

می‌گویند که تقی‌زاده او را وادار می‌کرد که کارهای نوشتاری او را ماشین بزند اما این هم دلیل موجهی برای بدگویی‌های آدمیت نیست.» (26) نویسنده **دانش‌نامه ایران** علت این خصومت را اختلاف شدید در مرام و مسلک می‌داند که بعدها سبب شد تا آدمیت مقاله‌تندی در نقد و نفی او بنویسد. (27) آدمیت در یکی از نوشته‌های خود که بعد از وفات تقی‌زاده نوشته، علت اختلاف را چنین تشریح می‌کند: «در مأموریت لندن میان تقی‌زاده سفیر و من رتبه ساده دبیر عمومی داشتم، رابطه عادی اداری برقرار بود. از بیست سالگی که خدمت دولتی را شروع کردم تا دقیقاً بیست سال بعد که به سفیر کبیری ایران منصوب شدم، همیشه با سفیران و حتی پایین‌تر از سفیر کار می‌کردم هیچ‌کدام از آن کسان از نظر دانش عمومی به مقام تقی‌زاده نمی‌رسند. به‌علاوه به شنیدن داستان‌های تاریخ که می‌گفت علاقه‌مند بودم. در ضمن با برخی عقاید من به تصور همفکری با محمود محمود موافق نبود، من هم به حرف او گوش نمی‌دادم.» (28) او در جای دیگری نیز به این مسئله اشاره می‌کند و می‌نویسد: «این‌جا هم تکرار می‌نمایم که از نظر رابطه صرف شخصی هیچ‌گاه شکایتی و گله‌ای از او نداشته‌ام. هر اعتراضی داشته‌ام صرفاً عمومی و اصولی بوده است که باز خواهیم شنید.» (29) آدمیت به ما نمی‌گوید این اعتراض‌های صرفاً عمومی و اصولی چه هستند؟ و اگر این اعتراض‌ها عمومی و اصولی هستند چرا او انتقادات و اعتراض‌ها را شخصی کرده و به جای نقد افکار و آراء تقی‌زاده، شخص او را مورد حمله قرار داده و در این حمله از هیچ چیز فروگذاری نکرده است؟

به اعتقاد نگارنده علت اصلی خصومت آدمیت با تقی‌زاده به اختلاف در افکار و آراء برمی‌گردد؛ این دو نماینده دو جریان فکری متمایز و شاید متخاصم بودند. پیش از سخن گفتن درباره این اختلاف، لازم است کمی در خصوص خلیات آدمیت و نحوه برخورد او با آن‌هایی که با او اختلاف نظر داشتند یا آن‌هایی که افکار و آرای‌شان را نمی‌پسندید، یا کسانی که نوشته‌های او را نقد کرده‌اند، بپردازیم. مجید مهران، دیپلمات باسابقه و همکار آدمیت در وزارت امور خارجه، او را کسی می‌داند که خیلی متکبر بود و کم‌تر کسی را قبول داشت و روی هم‌رفته یک شخص گوشت تلخ بود. (30) به قول احدی از پژوهشگران لحن او سخت‌گزنده و بی‌تعارف بود و در بیان آنچه حقیقت می‌دانست، از هیچ ملاحظه‌ای تبعیت نمی‌کرد و تمام تلاش خود را به کار می‌گرفت تا ناواقعیت‌ها را به نافذترین شکل ممکن در ذهن خواننده خوار و بی‌مقدار سازد. (31) نمونه بارز این توهین‌ها و دشنام‌ها، سخن او درباره جلال آل‌احمد است. او در زمانی که جلال در قید حیات نبود تا از خود دفاع کند یا جواب او را بدهد، آل‌احمد را دلقک سیاسی، لومپن، شارلاتان و بی‌سواد می‌خواند. (32) توهین آدمیت به حمید عنایت که به صورت زیرنویس در کتاب **اندیشه‌های طالبوف** آمده نیز خاطر خیلی‌ها را مکدر کرد. فخرالدین عظیمی در این باره می‌نویسد: «در دانشگاه تهران از

شاگردان عنایت بودم و در آکسفورد، تا تابستان 1361 و مرگ نابهنگام او در چهل و نه سالگی، از دوستان نزدیکش. طبعاً سبب اصلی رنجش من توهین به عنایت بود. اما زبان آدمیت را در این مورد و موارد دیگر شایسته فرهنگ دانشوری نمی‌دانستم.» (33)

احدی از پژوهشگران درباره روش تاریخ‌نگاری فریدون آدمیت می‌نویسد: آدمیت، برای اثبات نظر خود، روش بی‌طرفانه تاریخ‌نویسی را کنار می‌نهد و در مواردی به تحریف رویدادها می‌پردازد. (34) ایشان همچنین می‌نویسد: در کتاب **مجلس اول و بحران آزادی** با لحنی پرخاشگر روبه‌رویم. هر اندیشه‌ای جز اندیشه نویسنده مردود می‌شود و این کار معمولاً بدون ارائه سند و با رأی جزمی صورت می‌گیرد. کسانی که نظری مغایر دیدگاه نویسنده دارند، این‌طور تویخ می‌شوند: معلم کورذهن فلسفه، معلم احمق، یکی از چیزنویسان. صاحب دیدگاه مخالف به این صورت بی‌اعتبار می‌گردد: «درک آن معانی ظریف شعور تاریخی و سیاسی می‌خواهد، آن معلم و امثال او با تفسیرهای ابلهانه‌شان از فهم تاریخی بهره‌ای ندارند». هر انسان دگراندیشی این‌گونه مورد توهین قرار می‌گیرد: «هر کس از توانایی فکری برخوردار باشد... جایگاه ستوده احتشام‌السلطنه را تمیز می‌دهد و اگر هم تمیز نداد این مسئله خود او و نشانه ناهمی اوست. (35) نگاه آدمیت به دیگران نگاه از بالا بود. او خود را برتر و بالاتر از بقیه می‌دانست و به همین دلیل خیلی راحت و آسان به دیگران توهین می‌کرد و آن‌ها را به باد ناسزا می‌گرفت. او به دلیل خودشیفتگی زایدالوصفی که داشت قادر به تحمل انتقاد نبود و اگر کسی انتقادی از نوشته‌های او می‌کرد به جای پاسخ دادن، به او توهین می‌کرد. به عنوان نمونه هنگامی که فیروز کاظم‌زاده در کتاب **مردان خاورمیانه** به زبان انگلیسی (چاپ لندن، 1962، صفحه 432) به آدمیت ایراد گرفته بود که چرا در کتاب **امیرکبیر و ایران** از دوستی میرزا تقی‌خان امیرکبیر با روس‌ها سخن نگفته، آدمیت در مقابل مطلبی به این سادگی و ایرادی که ممکن است بجا و موجه باشد، آن‌چنان برآشفته و عصبانی می‌شود که کاظم‌زاده را در «فن تحقیق تاریخی کم‌مایه» می‌خواند و او را کسی معرفی می‌کند که «از شرافت روشنفکری نیز چندان بهره‌ای ندارد.» (36)

این خصلت آدمیت و این نحوه برخورد در آثار و نوشته‌های او، از جمله در نقدهای او به تقی‌زاده، به وضوح قابل رؤیت است. از لابه‌لای نوشته‌های آدمیت می‌توان حدس زد که به احتمال قوی علت دشمنی و کینه او نسبت به تقی‌زاده تباین و تقابل افکار و آراء آن‌هاست. آدمیت حامل افکار و عقاید ناسیونالیسم افراطی بود و تقی‌زاده نقطه مقابل این‌گونه افکار بود. آدمیت با تألیف کتاب **اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی** و بعدها کتاب **اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده** که هر دو سردمدار و پیش‌قراول باستان‌گرایی بوده‌اند، تمایلات و تعلقات ناسیونالیستی خود را به منصفه ظهور رساند. آدمیت در این دو کتاب هیچ‌گاه افکار و آراء

افراطی و تعلقات نژادی این دو نفر را به نقد نکشید و در قبال میرزا آقاخان که از «خون فاضل و عرق پاک» سخن گفته بود، سکوت اختیار کرد. میرزا آقاخان را «اندیشه‌گر بزرگ فلسفه ناسیونالیسم» و میرزا فتحعلی آخوندزاده را «اندیشه‌ساز فلسفه ناسیونالیسم» می‌دانست. (37)

آدمیت بعد از میرزا آقاخان کرمانی به استاد و معلم خود محمود محمود ارادت خاص داشت، همواره از او به نیکی یاد می‌کرد و او را «پیشرو تحقیق تاریخ سیاسی ایران» می‌دانست. (38) محمود به‌سان اکثر ناسیونالیست‌ها و حاملان اندیشه‌های نژادی، ضد آزادی و دموکراسی بود و انقلاب مشروطه را «بلوای ایران» می‌شمرد (39) و معتقد بود ملت ایران برای حکومت مشروطه آماده نبود. محمود همچنین بر این اندیشه بود که ملت ایران خواهان چنین تحفه‌ای نبود، اما این تحفه را دیگران که بدخواه ایران بودند برای ضعف و زوال دولت و ملت ایران هدیه کردند. (40) محمود محمود آن‌چنان ضدآزادی و ضددموکراسی بود که حتی در دهه‌های بعد، هنوز ملت ایران را فاقد رشد سیاسی کافی برای بهره‌وری از مشروطیت می‌دانست (41) و آزادی را عامل به خون و آتش کشیدن ملت می‌دانست. (42) یکی از پژوهشگران به آدمیت خرده می‌گیرد و می‌نویسد: «این‌که چگونه تاریخ‌نگار اندیشه آزادی و مشروطیت می‌توانست، به رغم این سخنان محمود، موجهاً دم فرو بندد و او را بستاید روشن نیست.» (43)

آدمیت علاوه بر میرزا آقاخان کرمانی و محمود محمود، صادق هدایت را نیز بسیار قبول داشت. هما ناطق در این باره می‌نویسد: «نام و یاد هدایت همواره در گفت‌وگوهای آدمیت تأثیر گذارده، بارها از او سخنی شنیدم از این دست: هدایت بزرگوارترین انسانی بود که در میان هموطنانم شناختم. در میان هر قوم و قبیله‌ای و از هر رده‌ای... آدمیت همیشه از هدایت و شهید نورانی با احترام قلبی یاد می‌کرد. و انگار در یکی - دو زمینه او و هدایت هم‌اندیشه‌اند.» (44) هر چند که هما ناطق نقاط اشتراک این دو را بیان نمی‌کند، اما به احتمال بسیار زیاد این دو در ناسیونالیسم افراطی هم‌عقیده بوده‌اند.

آدمیت در یکی از نوشته‌های خود به‌صراحت خاطر نشان می‌سازد که تقی‌زاده با برخی عقاید من به تصور همفکری با محمود محمود موافق نبود. (45) اما روشن‌ترین و واضح‌ترین سخن آدمیت این نوشته اوست که «تقی‌زاده باطناً تعلق خاطر وطنی نداشت، ترک‌دوست و عرب‌پرست بود، میراثی که برای شاگردانش به جای نهاده.» (46) چه‌بسا بتوان ادعا کرد که اصل و کنه اختلاف آدمیت با تقی‌زاده در همین یک جمله نهفته است و سایر نوشته‌ها و ناسزاگویی‌های او به خاطر همین اختلاف دیدگاه و تقابل رأی است.



از منظر ناسیونالیست‌ها و به‌ویژه باستان‌گرایان از مستلزمات و از اصول اساسی تعلق خاطر به وطن، دشمنی و کینه‌توزی به اقوام دیگر و ناسزاگویی به آن‌هاست. هر کس به اقوام دیگر دشنام ندهد و آن‌ها را مسبب بدبختی‌های ایران نداند گویی به وطن تعلق خاطر ندارد. در مقابل هر آن‌که به اقوام دیگر بد و بیراه گوید و بدترین دشنام‌ها را به آن‌ها بدهد به وطن تعلق خاطر دارد. به همین دلیل میرزا آقاخان کرمانی و صادق هدایت که در دشنام و ناسزاگویی به دیگر اقوام، گوی سبقت را از بقیه ناسیونالیست‌ها ربوده بودند، محبوب آدمیت بودند. آدمیت خود نیز چنین خصلتی داشت و در کتاب‌هایش با لحنی تحقیرآمیز از دیگران یاد می‌کرد، عباراتی همچون «مردک ترک» (47) یا «مردک تبریزی» (48). چه‌بسا چون تقی‌زاده استاد تاریخ اسلامی بود و در تاریخ ادیان متبحر، و همچنین کینه و نفرتی از اقوام دیگر نداشت، و به‌سان میرزا آقاخان و صادق هدایت به عرب دشنام نمی‌داد و کینه‌ای نسبت به عرب نداشت، از منظر آدمیت، عرب پرست بود.

تقی‌زاده در مقاله «لزوم حفظ فارسی فصیح» به برخی ادیبان و نویسندگان متعصب و ناسیونالیست کشور ترکیه خرده می‌گیرد که آن‌ها تعصب ناسیونالیستی پیشه کرده‌اند و این تعصب با هیچ منطقی سازگار نیست. او این طرز تفکر آن‌ها را که کل زبان‌های دنیا از زبان ترکی منشعب شده را «سودای گزاف و بسیار عجیب» می‌نامد و به آن‌ها به‌شدت حمله می‌کند. (49) تقی‌زاده در جای دیگر به آن‌ها ایراد می‌گیرد و طرز تفکرشان را «جنون ملت‌پرستی مفرط» نامیده و می‌نویسد: «از آثار جنون ملت‌پرستی مفرط در آن مملکت یکی هم نسبت دادن همه رجال معروف قرون گذشته از ابن‌سینا و مولوی و غیره به نژاد ترک است.» (50)

آدمیت از این‌که بزرگانی چون مجتبی مینوی، ایرج افشار، احسان یارشاطر، عباس زریاب خویی و محمد معین تحت تأثیر تقی‌زاده از ناسیونالیسم افراطی فاصله گرفته و به باستان‌گرایی پشت کرده‌اند، بیش از حد آزرده‌خاطر بود. به همین دلیل عقاید غیرناسیونالیستی تقی‌زاده را «میراثی می‌داند که او برای شاگردانش به جای نهاده». آدمیت از این‌که مجتبی مینوی که زمانی به اتفاق صادق هدایت، نمایش‌نامه‌**مازیار** را نوشته بود، حالا مقاله‌ای تند در رد سخنان بی‌پایه و اساس یکی از سردمداران باستان‌گرایی یعنی ذبیح بهروز نوشت (51)، بیش از حد ناراحت بود. تقی‌زاده ناسیونالیست‌های افراطی وطنی را کسانی می‌دانست که «جنون ملت‌پرستی مفرط» دارند. (52) اما آدمیت آن‌ها را «هواخواه مذهب انسان‌دوستی» می‌دانست، و این اساس اختلاف آدمیت با تقی‌زاده بود. حتی اگر از خدمات تقی‌زاده در جهت معرفی و شناخت تاریخ و فرهنگ ایران صرف‌نظر کنیم، محال است علامه محمد قزوینی با کسی حشر و نشر داشته باشد و او را وصی خود کند که تعلق خاطر وطنی نداشته باشد. همچنین محال است کسانی چون مجتبی

مینوی، ایرج افشار، احسان یارشاطر و عباس زریاب خویی او را این چنین تحسین کنند و خود را وامدار او بدانند. تقی‌زاده یکی از مبارزان — اگر نگوئیم از رهبران — انقلاب مشروطیت بود، و این یک حقیقت است که مبارزان انقلاب مشروطیت در زمرهٔ وطن‌دوست‌ترین افراد آن دوره بودند.

آدمیت در زمان حیات تقی‌زاده یعنی در سال ۱۳۴۰ کتاب **فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت** را نوشت و این کتاب پر از طعنه و نیش و تعریض به تقی‌زاده بود. همان موقع یکی از نویسندگان دربارهٔ این کتاب نوشت: «بعد از مطالعهٔ کتاب آقای آدمیت که پر از نیش و طعنه و تعریض و کنایه نسبت به تقی‌زاده بود، رسالهٔ آقای تقی‌زاده را به دست آوردم و برای اولین بار مطلب راجع به ایشان را از کتاب خود ایشان خواندم، مرور مجددی به کتاب آقای دکتر آدمیت، برای بنده هیچ شک باقی نگذاشت که ایشان این کتاب را خود به قصد حمله به آقای تقی‌زاده نوشته است و غیر از این مطلب اگر هدف دیگری هم داشته است این بوده که میرزا عباسقلی‌خان آدمیت را — نمی‌دانم پدر مؤلف است یا جدش ولی به هر حال پیدا است که آقای فریدون آدمیت باید از اولاد کاملاً مستقیم او باشد — تجلیل کند و در ردیف پیشوایان آزادی از قبیل ملک‌خان و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و امثال آن‌ها قرار دهد.» (53)

ممکن است برخی علت این اختلاف و کدورت را این سخن آدمیت بدانند که تقی‌زاده محرک قتل پدرش بوده است. شاید این سخن هم درست باشد. اما آنچه قابل تأمل است این است که آدمیت در **مقالات تاریخی** که اواخر عمر خود نوشت، تصریح کرد که علت اختلاف او با تقی‌زاده شخصی نیست بلکه «مسائل عمومی و اصولی» است. علاوه بر این آدمیت پیش از این و در جای دیگر، به هنگامی که دربارهٔ روابط خود با تقی‌زاده در سفارت ایران در لندن سخن می‌گفت، هیچ‌گونه اشاره‌ای به موضوع قتل پدر خود نکرده بود. البته آدمیت در کتاب **فکر آزادی** از یک طرف سعی کرده، پدرش را در ردیف پیشوایان آزادی قرار دهد و از طرف دیگر تقی‌زاده را محرک قتل پدرش معرفی کند. در همان سال‌های انتشار کتاب کسانی به نقد نوشته‌های آدمیت پرداخته و در زمان حیات او، نوشته‌هایش را نقد کردند. حسین عبدی، میرزا عباسقلی‌خان آدمیت، پدر فریدون آدمیت را کسی می‌داند که پول‌هایی به اسم حق عضویت جامع آدمیت و در واقع به اعتبار ملک‌خان از مردم گرفته تا به فرنگ ببرد. او اتهام آدمیت به تقی‌زاده مبنی بر مقدمات سوء قصد به پدرش را هم با توجه به قراین و دلایل، به کلی بی‌اساس و در واقع فقط بهانه‌سازی و خیال‌بافی صرف می‌داند و می‌نویسد: «بسا نویسندگان هستند که در زیر نقاب کاذب تحقیق و بی‌طرفی اغراض فاسد خود را

پنهان می‌سازند و از روی هوس و غرض حب و بغض خود را در کار تاریخ و تحقیق هم مداخله می‌دهند.»  
(54)

اما در مقابل، حسن تقی‌زاده در مقاله‌ای کوتاه و در حدود سه صفحه نظر خود را درباره کتاب بیان کرد و نیم صفحه آخر را هم به رد اتهام آدمیت اختصاص داد. او در حالی که سعی می‌کرد در اظهارنظر خود احساساتی نشود و تحت تأثیر لحن آدمیت و اتهامات او قرار نگیرد، نوشته بود: «این کتاب تا آن‌جا و آن قسمت‌هایی که این‌جانب اطلاعی محدود نسبت به آن‌ها دارم مخصوصاً راجع به ادوار قبل از مشروطیت بسیار مفید و دارای اطلاعات خوب است و نیز مطالب مندرجه در مقدمه آن مشتمل بر افکار و عقاید با حقیقت است... راجع به مندرجات قسمت اخیر کتاب **فکر آزادی** (فصل پنجم به بعد) که بیش‌تر راجع به کارها و فعالیت مرحوم والد مؤلف کتاب است اطلاع من نزدیک به صفر است یعنی هیچ‌گونه اطلاعی از هیچ نوع و به هیچ وجه ندارم و فقط در دوره اول مجلس شورای ملی که انجمن‌های ملی زیادی در طهران به وجود آمده بود اسم انجمن آدمیت به گوشم خورده بود ولی نه مؤسس آن را و نه اعضای دیگر آن را نمی‌شناختم و از جزئیات کار آن انجمن مطلقاً خبری نداشتم... . جای عجب است که با آن‌که مطلقاً هیچ نوع از انجمن آدمیت و رئیس آن انجمن (جز شنیدن اسم آن‌ها از بعضی اشخاص) نداشتم در چند جای کتاب **فکر آزادی** اسم من برده شده و مرا دشمن و حتی محرک قتل آن شخص (یعنی رئیس مجامع) قلم داده‌اند که بسیار موجب تعجب من شد. در چندین جای کتاب هم از من اسم برده شده که بعضی از آن‌ها راجع به انتقاد از عقاید من است و من نسبت به آن اظهارات حرفی نباید بزنم زیرا که مبنی بر روایتی نبود، و محتاج نفی یا اثباتی هم نیست لکن گاهی اسنادات متعددی دارد که صحیح نبوده و مطابق واقع نیست و شاید ناشی از بی‌محبتی شخصی به من بوده (و اگر من قصد قتل پدر مؤلف را به قول او داشته‌ام که واضح است خصومتی بالاتر از "پدرکشتگی" نمی‌شود) ولی امید است که غالباً مبنی بر سهو و نسیان و اشتباه بوده باشد نه غرض شخصی. ذکر آن موارد لزومی ندارد جز آن‌که شاید برای اصلاح تاریخ وقتی تصحیح مطالب خلاف واقع مفید باشد مثلاً اسناد حرفی که به قول مؤلف من به خود او در لندن گفته‌ام که صحیح نیست و ناشی از اشتباه حافظه است. ارتباط دادن انجمن آذربایجان طهران با من مطلقاً صحیح نیست و رابطه داشتن آن انجمن با کمیته اجتماعیون عامیون ایرانی در قفقازیه نیز بی‌اساس صرف است.» (54)

یادداشت‌ها:

1. یادنامه فریدون آدمیت، ص. 831.
2. ایرج افشار، «درگذشت فریدون آدمیت»، صص. 47-48.
3. یادنامه فریدون آدمیت، ص. 760.
4. ایرج افشار، «درگذشت فریدون آدمیت»، ص. 49.
5. فریدون آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، جلد دوم، ص. 335.
6. فریدون آدمیت، *مقالات تاریخی*، به نقل از *یادنامه فریدون آدمیت*، ص. 992.
7. همان، ص. 991.
8. همان، ص. 992.
9. همان، ص. 998.
10. همان، ص. 999.
11. ایرج افشار، «مرگ تقی‌زاده نه کاری‌ست خرد»، ص. 163.
12. ایرج افشار، «مجتبی مینوی، استادی از اقلیم نمی‌دانم»، ص. 185.
13. مجتبی مینوی، «یاد یار درگذشته»، راهنمای کتاب، س 13، ش 10-12، سال 1341، ص 687.
14. فریدون آدمیت، *مقالات تاریخی*، به نقل از *یادنامه فریدون آدمیت*، ص. 999.
15. ایرج افشار، «مرگ تقی‌زاده نه کاری‌ست خرد»، صص. 124-125.
16. احسان یارشاطر، «درگذشت دانشمند و دانش‌پروری گران‌قدر»، ص. 125.
17. عباس زریاب خویی، «تقی‌زاده آن‌چنان که من شناختم»، صص. 158-159.
18. حبیب یغمایی، «سید محمد فرزانه»، ص. 603.
19. فریدون آدمیت، *مقالات تاریخی*، به نقل از *یادنامه فریدون آدمیت*، ص. 995.
20. رومن گیرشمن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ص. 2.
21. مجتبی مینوی، «کتابخانه‌های ایرانی»، ص. 797.
22. مجتبی مینوی، «یاد یار درگذشته»، ص. 690.
23. عیسی صدیق اعلم، «تقی‌زاده»، ص. 10.
24. مهدی مجتهدی، «خاطرات مهدی مجتهدی در روزنامه سحر»، ص. 220.
- 25 - مجتبی مینوی، گنتقی‌زاده، ص 543

26. یادنامه فریدون آدمیت، ص. 831.
27. عبدالحسین آذرنگ، «آدمیت، تاریخ‌نگار و دیپلمات»، ص. 23.
28. فریدون آدمیت، مقالات تاریخی، به نقل از یادنامه فریدون آدمیت، ص. 992.
29. همان
30. یادنامه فریدون آدمیت، ص. 831.
31. سیمین فصیحی، «آدمیت و تکنگاری»، ص. 429.
32. هما ناطق، «در ادی دین»، ص. 98.
33. فخرالدین عظیمی، «آفاق آدمیت»، ص. 530.
34. سهراب یزدانی، «دکتر آدمیت و بحران آزادی در مجلس اول»، ص. 327.
35. همان، ص. 343.
36. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص. 268.
37. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص. 20.
38. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص. 6.
39. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، جلد هفتم، ص. 37.
40. همان، ص. 102.
41. همان، ص. 36.
42. همان، ص. 2.
43. فخرالدین عظیمی، «آفاق آدمیت»، ص. 531.
44. هما ناطق، «استاد فریدون آدمیت»، ص. 72.
45. فریدون آدمیت، مقالات تاریخی، به نقل از یادنامه فریدون آدمیت، ص. 992.
46. همان، ص. 998.
47. فریدون آدمیت، مجلس اول و بحران آزادی، ص. 60.
48. همان، ص. 174.
49. حسن تقی‌زاده، «لزوم حفظ فارسی فصیح»، مجله یادگار، سال پنجم، شماره ششم، اسفندماه 1326، ص. 18.

50. همان جا.

51. علینقی استرآبادی، «تقویم و تاریخ در ایران قدیم»، مجله یغما، سال پنجم، ش دوازدهم. مجتبی مینوی این مقاله را با نام مستعار «علینقی استرآبادی» منتشر کرد.

52. حسن تقی زاده، «لزوم حفظ فارسی فصیح»، ص. 18.

53. حسین عبدی، «فکر آزادی و تقی زاده»، مجله راهنمای کتاب، شماره ۴ و ۵، تیر و مرداد ۱۳۴۱، صص. ۸۸۳-۸۸۵.

54. همان، صص ۸۸۴-۸۸۵.

55. حسن تقی زاده، «فکر آزادی»، ص. ۸۵۳.